

دختری که پادشاه سوئد را نجات داد

(رمان)

یوناس یوناسون

مترجم: کیهان بهمنی



ناشر برگزیده ویژه سال ۱۳۹۲

مقدمه مترجم

یوناس یوناسون در ششم جولای ۱۹۶۱ در واکسیوی سوئد متولد شد. پس از تحصیل در رشته‌های زبان سوئدی و اسپانیولی در دانشگاه گوتنبرگ، به حرفه‌ی روزنامه‌نگاری روی آورد و تا سال ۱۹۹۴ با روزنامه‌ی اسمالاندپوستن همکاری کرد. سپس در ۱۹۹۶ روزنامه‌ی خود را تأسیس کرد و تا سال ۲۰۰۵ به این حرفه ادامه داد اما پس از آن به دلیل بیماری مجبور شد کار خود را عوض کند. پس از مهاجرت به سوئیس، یوناسون سرانجام موفق شد رویای دیرین خود را جامه عمل بپوشاند و داستانی را که مدت‌ها در ذهن داشت به رشته‌ی تحریر درآورد. رمان موفق پیرمرد صد ساله‌ای که از پنجره بیرون پرید و ناپدید شد در سال ۲۰۰۹ منتشر شد. داستان پیرمرد صد ساله به سرعت در فهرست یکی از پرفروش‌ترین آثار سال‌های اخیر قرار گرفت و نویسنده را به شهرتی جهانی رساند. در سال ۲۰۱۳ نیز دومین اثر موفق یوناسون به نام بی‌سوادی که شمردن بلد بود (Analfabeten som kunde rakna) چاپ شد و در ترجمه‌ی انگلیسی این عنوان به دختری که پادشاه سوئد را نجات داد (The girl who saved the king of Sweden) تغییر یافت.

شاید بتوان ادعا کرد که هر دو رمان این نویسنده گواه این واقعیت است که چگونه حرفه‌ی یوناسون به‌عنوان روزنامه‌نگار اکنون به مدد او آمده است تا به داستان‌های او جذابیت و گیرایی ببخشد. همچون اثر پیشین این نویسنده، در این رمان نیز وفور شخصیت‌های غالباً سیاسی و حوادث و کنش‌ها سبب شده است رمانی تاریخی و طنز پدید آید. البته این مفهوم رمان تاریخی با مفاهیم تعریف شده قبلی فرق بسیاری دارد. با خواندن رمان‌های یوناسون خواننده احساس می‌کند در برابر آرشیو صفحات سیاسی روزنامه‌ها نشسته و برگ‌هایی از تاریخ - شاید از یاد رفته - را ورق می‌زند.

کیهان بهمینی

از نظر علم آمار، احتمال این که یک آدم بی سوادِ بزرگ شده در
سوئوی دهه‌ی ۱۹۷۰ روزی متوجه شود با پادشاه و نخست‌وزیر
سوئد در یک کامیون حمل سیب زمینی گرفتار شده است ۱ به
۱۰۲۱۲۸۶۶۴۵۷ است.

البته این درصد احتمال بر اساس محاسبات همان فرد بی سواد
تخمین زده شده است.

قسمت اول

درباره‌ی دختر زاغه‌نشین و مردی که با

مرگ خود کمک کرد تا او از آن وضعیت خلاص شود

آنها از بسیاری جهات انسان‌های خوشبختی بودند. منظورم تخلیه‌چاهی‌های بزرگ‌ترین حلبی‌آباد آفریقای جنوبی است. هیچی که نبود آنها لاقل هم کار داشتند و هم سقفی بالای سرشان بود. ولی از نظر آماری، آنها هیچ آینده‌ای نداشتند. اکثرشان بر اثر سل، ذات‌الریه و اسهال یا به دلیل مصرف قرص و الکل، یا اصلاً ترکیب تمام این‌ها با هم، در جوانی می‌مُردند. البته ممکن بود یکی دو نفرشان شانس می‌آوردند و تولد پنجاه سالگی‌شان را به چشم خود می‌دیدند. مثلاً یکی از این آدم‌های خوش‌شانس، سرپرست یکی از این مراکز تخلیه‌چاه در سوئتو بود. اگرچه این آدم هم به اندازه‌ی کافی داغان و بیمار بود. از کله‌ی صبح خودش را می‌بست به قرص مسکن و نوشیدنی. به همین خاطر هم، یک روز از پشت تلفن حسابی سرِ یکی از نمایندگان اداره‌ی بهداشت ژوهانسبورگ دادویداد کرد. یک کافر^۱ جایگاه خودش را فراموش کرده

۱. Kaffir: نام قبیله‌ای در آفریقای جنوبی از نژاد بانتو. امروزه در آفریقای جنوبی از این واژه به صورت توهین‌آمیز برای اشاره به سیاه‌پوستان استفاده می‌شود.